

ذکر ورود

رحمان ویردی^۱ پسر خلیفه مروزی به مشهد مقدس و
 وصول عرایض اکابر مرو و اظهار اطاعت و رعیتی
 دولت علیه عالیه ایران و استدعای حاکمی نمودن از
 نواب حسام السلطنة العلیة العالیة

مرو از اقلیم چهارم و در سه فرسنگی جیحون واقع است، باره قدیمش از بناهای
 ظهمورث دیوبند نبیره کیومرث پادشاه ایران بوده، و بعد از ویرانی اسکندر تعمیر
 نموده شهری موسوم به مرو جالوس بنا نهاده که به مرو معروف شد. سلطان ملکشاه
 سلجوقی باره‌ای تازه بر آن شهر کشید، و چون سلطان را «شاه جهان» می خواندند آن
 شهر را منسوب به وی داشته به «مرو شاه جهان» موسوم کردند، و بین العوام به «مرو
 شاه‌یجان» مشهور شد.

در فتنه مغول خراب شد، شاهرخ میرزای گورکانی آباد کرد و همواره با سلاطین
 ایران بود. در هنگام دولت طایفه تراکمه قراقوینلو و آق قوینلو، اوزبکیه بر آن مسلط
 شدند، شاه اسمعیل صفوی خروج کرده محمد خان شیبانی را در خارج مرو
 بکشت و بلخ را نیز تصرف کرد، وقتی نور محمد خان اوزبک مرو را به تصرف
 گرفت، شاه عباس صفوی استرداد فرمود و از خوانین عهد پسر بکتاش خان استاجلو
 را به حکومت بنشانند و نور محمد خان اوزبک را گرفته به ایران آورده در فارس تیول
 و موجب می داد تا به مُرد و در سال یکهزار و یازده (۱۰۱۱ هـ / ۱۶۰۲ م) عزیمت
 تسخیر ماوراءالنهر فرمود.

و در این سال حسین خان شاملو حاکم هرات و بکتاش خان حاکم مرو و محراب
 خان قاجار حکمران خاف و باخرز و فراه بودند و در رکاب التزام داشتند و اند خود
 مفتوح شد، و محراب خان حکومت خراسان یافت. و غالب اوقات در دولت
 صفویه هرات و بلخ و مرو و سرخس و خوارزم و قندهار و بُست و زمینداور و
 سیستان ضمیمه بلاد ایران بود تا در اواخر ایام زندیه که خوانین نادان بودند ولایت
 خراسان مرکز ملوک طوایف شد و بیکی جان امیر بخارا، بیرامعلی خان قاجار

عزالدینلو [۱۱۶۱] حاکم مرو را به دست آورده بکشت و بند مرو را خراب کرد، و پسرش حاجی محمدحسین خان را به بخارا برد و مهدی خان برادرش به کابل رفت تا در سال یکهزار و دوست و ده (۱۲۱۰ هـ / ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ م) که شهریار غیور و دارای منصور پادشاه گیتی ستان حضرت سلطان آقا محمد خان سعید شهید خراسان را مفتوح و قصد استرداد بلخ و مرو و هرات و قندهار کرد، بیکی جان، مرو را خالی کرده به بخارا رفت و حسن خان قراگوزلو به طلب بلخ نزد شاه زمان بن تیمور شاه افغان مأمور شد و اسمعیل خان مکرری به کابل رفته، شاه زمان و محمود عریضه نگاشته در ردّ ولایات ضمیمه ایران طریق اقبال سپردند. و خاقان گیتی ستان به واسطه عزیمت روسیه به بلاد آذربایجان از خراسان معاودت فرمود و در آن ازمنه شهادت یافت.

و در عهد خواقین قاجاریه نیز غالباً مطاوعت داشتند چنانکه مرقوم افتاده که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان با سی هزار (۳۰۰۰۰) کس به مرو رفته دو سه هزار کس کشته و مهدی خان سردار تکه را گرفته چهار هزار (۴۰۰۰) خانوار مروی را به مشهد آورده حکومت مرو را به محمد کریم خان برادر حاجی محمد حسین خان مروی داده مراجعت به مشهد مقدس نمود.

و در این ایام الله قلی خان خوارزمی به لطایف الحیل و وعد و وعید نیازمحمدبای را به مرو فرستاده که مرو را متصرف شود، به تدابیر امیر بخارا [و سوء سلوک او] مرویان او را بکشتند و خلیفه عبدالرحمن را به حکومت برگرفتند. هر ساله خوانین خیوق بنا بر عداوت سابقه بر سر مرو می رفتند و حاصل و زراعات آنان را به زیان می آوردند و باز می گشتند. و محمد امین خان نیز بدان سنت رفتار همی کرده، در این اوقات نیز عزیمت یورش مرو نمود. اهالی مرو به ستوه آمدند و در شب عید سعید سنه اودئیل یکهزار و دوست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) رحمان ویردی پسر خلیفه عبدالرحمن مروی که در معنی حاکم ایشان بود از جانب پدر به مشهد مقدس آمده عریضه آورده، به توسط نواب اشرف والا حسام السلطنه به امنای دولت ابد مدت رسید. معروض اینکه:

مرو شاهجهان همواره از اجزای ولایت ایران و از جانب سلاطین

ایام حکومت این شهر پیوسته با امیری بوده، چون ما از غایت نادانی

به خودسری افتادیم، دولت علیه ایران به ما اعتنائی نفرمود و حکام خوارزم و بخارا مدعی حکمرانی ما شدند، و همه روزه هر یک بر ما دست ظلم و تعدی گشایند. چون تا اکنون ایام فترت بود ما به عسرت گذرانیدیم، اکنون بر ما محقق شده که بی اعانت دولتی بزرگ و بی حمایت پادشاهی سترک معیشت و زندگانی نتوانیم کرد. استدعا آنکه به امنای دولت شرح پریشان حالی ما را معروض دارید و حاکمی در شهر مرو بگذارید و ما را بدو بسپارید که دست تعدی خوارزمی و بخارائی از ما کوتاه شود.

لهذا بر حسب امر حضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه مقرر شد که عباسقلی خان بیگلربیگی دره جزی به حکومت مرو رود.

خان مشارالیه یکصد و پنجاه (۱۵۰) سوار برداشته روانه مرو گردید و وارد شده به نظم و نسق امورات رعیتی و ولایتی تراکه مرو اهتمام نمود و طبقات متوطنین آن ولایت را علی اختلاف درجاتهم مطمئن خاطر و مرفه الحال کرد. چنانکه واقعات آن در مقام خود ارقام خواهد یافت.

ذکر واقعات هرات و

رفتن سام خان ایلخانی به معاونت

امیر الامراء العظام سعید محمد خان و

مراجعت سردار کهن دل خان به قندهار

سابقاً معروض افتاد که چون ظهیرالدوله یار محمدخان حکمران هرات در گذشت، به حکم حضرت شهریار، سعیدمحمدخان ولدش حکومت هرات یافت. و چون جمعی به وی راضی نبودند و به برادر کهنترش رغبتی و اعتمادی داشتند به پیام و نامه کهن دل خان سردار قندهار را به تسخیر هرات دعوت کردند. وی به نحوی که ذکر شد با احتشادی تمام آمده فراه و سبزار را تصرف کرده و ساخلو در آنجا گذاشته بر سر هرات آمده در دو فرسنگی نزول گزیده.

چون امنای دولت علیه ایران ادام الله تسدیدم و صان عن التفرق عدیدم از فرط

پیش‌بینی حکم فرموده بودند که نواب مستطاب والی والا حسام‌السُلطنه هرگاه مستحضر گردد که از قندهاری یا کابلی سپاهی به تصرف هرات که از جمله ممالک محروسه ایران است بیابند بی‌استیذان از کارگزاران دولت جمعیتی مستعد به محافظت هرات و مدافعه عصات مامور دارد، لهذا چون عزیمت قندهاری به تصرف هرات محقق افتاد، نواب والا مقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان را با هفتصد (۷۰۰) سوار جرار به محارست هرات روانه فرمود، و عباسقلی خان میرپنجه را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و یکهزار (۱۰۰۰) سوار جلادت شعار به سرحد خراسان و هرات مامور داشت که منتظر حکم ثانی باشد.

چون ایلخانی مقارن قرب وصول سردار قندهار به هرات رسید، خیالات افاغنه در مخالفت با سعید محمد خان و موافقت با کهن دل خان اختلال و اختلاف تمام یافت و از تقویت او و تخلیه هرات قاصر و عاجز بماندند، و سردار قندهار به محاصره حصار آمد. و سواران ایلخانی و هراتی به محاربه بیرون شدند و دستبردی تمام نمودند، همه روزه از جانبین مبادرت به مبارزت می‌رفت و جمعی مقتول می‌شدند. چون سام خان ایلخانی چنان دید به میرپنجه عباسقلی خان نامه کرد که یک منزل پیشتر آید، مشارالیه به یک فرسنگی غوریان توجه کرد و عزیمت هرات تصمیم یافت.

جاسوس سردار قندهار از حرکت اردوی میرپنجه به وی آگاهی داد. کهن دل خان دانست که هرات در سلک ممالک محروسه انسلاک و انخراط دارد و نتوان در آن به هوی و هوس تصرفی کرد. نیم شبی مضطرب بی‌خبر ائفال و احوال اردو را ریختند هجده (۱۸) عراده توپ خود را برداشته از ظاهر هرات کوچ داده روی به قندهار نهاد. میرپنجه نیز به محل خود عود کرد و ایلخانی ماهی چند در هرات همی بود و کار سعید محمد خان را منظم همی کرد. پس برادر سعید محمد خان، محمد صدیق خان را با رؤسای افاغنه برداشته به ارض اقدس آورده روانه دارالخلافه شدند که به خاکپای اقدس مشرف شوند و مخلع باز گردند.

و در این ایام امور خارج و داخل خراسان انتظام کامل گرفته تمام ترکمانان آخال و سرخس و مرو و هرات راه خدمتگزاری می‌سپردند، الا تراکمه خوارزم و طزن که به اغرای خان خیوق و اغوای میر احمد خان جمشیدی سردار او، پای از اندازه

گلیم خویش بیرون می نهادند و به جزای ۱۱۶۲۱ اعمال سیئه خود می رسیدند،
 چنانکه در مقام متناسب تفصیل این اجمال مرقوم خواهد افتاد.
 چون واقعات سرحدات خراسان را با یکدیگر ارتباطی بود لختی از آن ترقیم
 یافت که سلسله کلام را گسیختگی نباشد، اکنون به ذکر بعضی از حوادث بلاد ایران
 و وقایع دارالخلافة طهران که هم در شهر سال یکهزار و دویست و شصت و هشت
 (۱۲۶۸ هـ / ۱۸۵۲ م) اتفاق افتاده می پردازد، اگر چه ارادت کیشان را طاقت تذکر
 این حادثه کبری و قدرت تجدد این واقعه عظمی نیست؛ لیکن در نگارش آن
 حکمتهای پنهانی و قدرتهای یزدانی به ظهور خواهد آمد.

ذکر بروز و ظهور حادثه آسمانی و

خروج اشرار طایفه ضاله موسوم به بایبه در

دارالخلافه طهران و قصد اعدام وجود مبارک

اعلیحضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقه و الدین

ناصرالدین پادشاه قاجار اطال الله فی الملک بقاؤه و

جعل العدل من الحوادث و قاؤه

بر عارفان معارف بینش و واقفان مواقف آفرینش واضح و لایح است که در سوابق ازمینه و ایام و سوائف شهور و اعوام از سلسله زنداقه مزدکیه و ملاحده الموتیه و طبیعیه نقطویه و غیرهم لاعافهم الله چه فتنه‌های عظیم برخواسته و از روندیه و قرامطه و وهابیه لا اصلحهم الله چه فسادهای بزرگ به ظهور آمده، چه این طایفه بی دین به مصالح اوقات و تفاوت ازمینه، هر وقتی به اسمای متجدده موسوم و به القاب متعدده ملقب گشته‌اند، و در اصل و ملت مفسد دنیاطلب بوده‌اند، چنانکه طایفه ملاحده صباحیه در زمان خلفای سابقه سفاحیه و ملوک لاحقه سلاجقه در اصفهان راشد عباسی را بکشند و نظام الملک طوسی را در حد نهانند به کارد زدند. هم در زمان صفویه طبقه اباحیه نقطویه چه دعوتها آراستند و چه بدعتها خواستند، و پس سادات عالی درجات که به وساوس نفسانی و هواجس شیطانی خود را مهدی موعود خواندند و نبودند.

و در اخبار است که چندین کذاب مرتاب قبل از ظهور حضرت حجة القائم علیه السلام بر معارج دعوی عروج گزینند و بر اعظام ملوک عهد خروج نمایند، آخر الامر به قوت حقیقی صاحب الامر دجال وار در چاه اوبار و بوار متواری گردند. و نزد محققین به تحقیق پیوسته که هر سلطان و الامقام از سلاطین اسلام که همت او

بر تمکین دعایم شریعت منوره و ارادت او بر تمهید عزایم طریقت مطهره و اجتماع امت صالحه و اتفاق فئه ناجیه مصروف و موقوف است، ارباب کفر و اختراع و ضلالت و اصحاب بغی و ابتداع و جهالت در عهد ملکیت او بیشتر از پیشتر به ظهور آیند و به غلبه ظلمت کفر نور مستوی الظهور ذات با برکات او پوشیدن خواهند، چه پیداست که حق و باطل ضدان لایجتمه‌اند و نور و ظلمت نقیضان لایتحدان، و از بدو ایجاد و ابداع صنایع جواهر، ارواح خلائق متخالف و ظواهر اشباح مردمان متفاوت، و بیشتر عوام الناس مانند نسناس به شرارت مجبولند و به حماقت مفطور، و از مراتب مردمیت و انسانیت دور، و از نادانی به طمع اجتلاب منافع شهوانی جان خود را در کام نهنگ فنا اندازند و به تصور اجتناب مطاعم حیوانی تن خود را طعمه ضرغام اجل سازند.

و در این عهد و ایام سعادت فرجام که شاهنشاه اسلام پناه حقایق آگاه زینت تخت و زیور دهبیم افزوده همواره به تشبیر احکام معدلت و تنفیذ ارقام مکرمت و تقویت ارباب علم و صلاح و تربیت اصحاب فوز و فلاح همّت والا نهمت می‌گماشته و بیخ بدعت بر می‌کنده، و تخم رأفت می‌کاشته به ابشار لطف علمای عهد را کثرهم الله تکثیر می‌خواسته و به انذار قهر جهلای قوم را درهمم الله تدمیر می‌کرده، به اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام فرموده، شریعت را شعار پیکر سلطنت و طریقت را دثار شخص مملکت می‌ساخته، متصدی چه بسیار امور برّ و خیر گردیده، و چه بقاع و مراقد اموات سادات بنی فاطمه که تعمیر و تشیید و ترصین و تجدید فرموده، چنانکه ایام ولادت کثیر السعادت حضرت رسول و جناب زوج بتول صلوات الله علیهما را از اعظم و اماجد ایام و اعیاد مقرر داشته و به احترام و تکریم آن مبلغی خطیر مبذول نموده و پیوسته در فکر آسایش و فزایش حال و مال رعایا و برابری و آبادی بلاد و بقاع ممالک محروسه اهتمام تمام به ظهور می‌آورده. ای عجب که راگمان بود که در همه گیتی آن ذات مستجمع الحسنات را دشمنی و بدخواهی امکان تصور باشد، و به ناگاه امری غریب از مکنن قضا صورت بست که ابداً متصور نبود.

تفصیل این اجمال اینکه سابقاً در ضمن واقعات اعوام و شهور در باب دعاوی بی معانی باب کذاب مصروع مجهول و آن آیات بی قواعد موضوع مجعول و خروج

پیروان و قبیح سفیه او در مازندران و زنجان و نیریز و قتل او به فتوای علمای اسلام در شهر تبریز و تصدیق علما در اساطیر سطور مکاتیب بی ترتیب او و ارتداد مریدان عزازیل و اثبات اباطیل اقاویل آن مخاذیل لعنهم الله و خذلهم الله شرحی مبسوط بی آرایش غرض به قلم صداقت رقم در این کتاب مستطاب مرقوم افتاد.

از آنجا که این طبقه فسقه نیز مانند ملاحده رودبار و اباحیه الموت به اغوای نفس و ابلیس در لباس تلبیس و تدلیس داعیه واهیه ملک ستانی و کامرانی داشتند، چون رؤس منحوس رؤسای ایشان به شمشیر سیاست و صمصام ریاست از پای در آمد، خناسی دیگر به دعوی خلافت ابلیس گذشته سر از جیب سفاهت و گریبان بلاهت بر می زد و بر صدور ناس و سواس می افکند و به اجماع اتباع و اشیاع معتقدیان بی اهتدا سخن از نسخ و تناسخ می گفت، جماعتی از مقتضیان آن طایفه بد عاقبت عاقبهم الله در این مدت در زوایای خفایا اتفاق کرده مقرر داشتند که اقتضای طریقه غیر انیقه فدائیه گزیده، در لباس رعیتی و ژنده خزیده به بهانه اظهار تظلم و ابراز عرایض، خود را در معبر حضرت شاهنشاه اسلام پناه انداخته دشنه های فروزنده و حریره های سوزنده در زیر عبا و قبا پنهان داشته و به انتهاز فرصت صبوری کرده، نعوذ بالله دست بریده به کاری زنند که زبان از مخافت تقریر آن الکن و الصق و خامه از مهابت تحریر آن مضطر و منسق گردد.

علی الجملة آن کافر [۱۶۳] فاجرگمراه ملا شیخ علی نام ضال مضل که شیخ و مرشد آن گروه کالانعام بل هم اضل بود به قانونی که تبدیل اسامی و تغییر القاب در آن مذهب سخیفه و مشرب کثیفه معمول است که نام خدا و رسول پاک و ائمه عظام و الا احترام بر یکدیگر نهند، هر یک را نامی و لقبی داده، و هم مرتبه امامی نهاده، و خود آن شیخ سقیم و شخص عقیم خود را «حضرت عظیم» ملقب کرده به معتقدین خویش وعده حکومت بلاد و امصار ایران و توران داده، مقدم و مروج آن طغیان و مقدمه و مهیج آن عصیان همی بود. و شبها در مجمعی خاص اجتماع کرده و با نسوانی مخصوص به اجماع جماع، مدتی به جمع اسلحه حروب و استعداد اثاثه خروج می گذرانیدند تا صباح سلاف خلاف از جام تصلف می نوشیده و خلاف خلاف در آجام تخلف می کاشته و به فکر انقراض حبل المتین متقن محکم دولت مؤید ادام الله تأییده و اندیشه انتقاض عروة الوثقی نهال جلال و حشمت مسدد زاد

الله تسدیده افتاد به اقلام خیالات باطله بر صفحه ورق الخیال چنان نقش بر آب زده بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه فلک جاه وقاه الله من الافات و وفقه علی الخیرات قصد اعظم دهر و اعالم شهر نمایند، و تمام منتیمان طریقه بابیه از مکامن بدر آیند، چون شهر خلوت است اول شهر را به تصرف گیرند و ارک را تصاحب کنند و مخالفین را تعاقب، چون شهر و ارک و خزانه و توپخانه به دست آید همه کارها بر مراد است.

لهذا جماعتی در شهر متوقف گشتند و گروهی به نیاوران شمیران که بیلاق حضرت و قصر سلطنت بود متفرق شدند، شب و روز در آن حوالی سیرهای متوالی داشتند تا شنیدند که حضرت شهریاری را اراده شکار و سواری و با خواص به طرف رودبارت به شکار کبک همی رود. دوازده (۱۲) نفر از آن مخاذیل که با نیروی اهریمن و نخوت عزازیل بودند، اسلحه‌های سوزنده و برنده خود را در لباسهای پلاسین و نم‌دین نهفته با دلهای سخت تر از صخره صمّا به حوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده به اطراف معبر متفرق شدند، و منتظر فرصت بایستادند. و در آن روز که یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال سنه هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸ هـ / ۱۸۵۲ م) دو ساعت از طلوع آفتاب جهانتاب گذشته بود، اعلی حضرت شاهنشاهی بر قانون مستمره سلطنت رخش جهان پیما بخواست و به قاعده متداوله توپ اخبار و احضار رها کردند:

ز کام تنین بر خواست نعره تندر

اعظم و اکابر و عموم عالی و اصاغر که در قرای دور و نزدیک از ترک و تازیکی خیام و مقام داشتند از غرش توپ مهبای رکوب شدند و پیادگان رکاب که به شاطر معروفند کلاههای مخصوصه بر سر نهاده قصد درب قصر خسروی کردند.

و چون قصر و عمارت شهریاری بر فراز تپه عالی واقع شده و یک طرف پیش روی آن قصر صحرائی است وسیع، و دو سه طرف دیگر مشتمل بر عمارت اندرونی و بیرونی و فضای معبر آن تنگ، چنان مقرر بود که عظمای دولت و امرای حضرت و غلامان خاصه رکابی در آن صحرای وسیع اجتماع کرده با صفوف آراسته و حربه‌های پیراسته؛ و صاحب منصبان بزرگ و یوزباشیان سترگ منتظر وصول موکب اعلی ایستاده و شرط تعظیم و آداب عبودیت به جای آورده، پس از گذشتن

موکب ظفر کوکب به فاصله معینه از دنبال کوکبه اجلال راه بر می گرفته اند و در هنگام رکوب رکابدار و امیر آخور و پیشخدمت و شاطر پیاده در رکاب اعلی لختی می رفته اند، پس از رسیدن به فراختای صحرا سوار می گشته اند.

و از آنجا که پادشاه عدالت شعار و شهریار عظوفت مدار را با عموم خلق مرحمت و مکرمت پیشه بود اگر چه دیوانخانه عدالت بر در بارگاه معین و بر متظلمین و عارضین مظلوم معلوم و مبین؛ ولی اگر گاه گاهی مسکینی و دادخواهی به حضرت شاهنشاهی عارض می گردید، ملتزمین رکاب مانع نمی شدند و حضرت اعلی عنان کشیده به ذات مبارک عرایض مظلومان را به سمع تحقیق استماع می فرموده شفاهاً حکم قطعی در آن باب جاری می فرمود یا به اهل شرع و عرف محول می داشت.

در هنگامی که اعلی حضرت اقدس راکب شده از آن معابر و کوچه های تنگ عزیمت عبور مصمم داشتند، و معدودی پیاده در رکاب اعلی راه می سپردند و جناب جلالت مآب صدر اعظم و نظام الملک و سایر عظاما و امرای دربار در قفا ایستاده که سوار گردند، اگر چه متعهدین این خطب خطیر و م مهدین این امر کبیر دوازده (۱۲) تن بوده اند، شش تن زودتر از دیگران از منازل خود حرکت کرده، همی آمدند و سه تن از آنان بر همراهان تقدیم یافته در آغاز رکوب شاهنشاه ایران از منزل و سرای سلطانی در رسیدند و فرصت غنیمت شمرده^۱، در زئی رعایا از اطراف به نزدیک آمده چنان باز نمودند که ظلمی بر ایشان رفته و به دادخواهی آمده اند، عریضه در جیب دارند و اینک بر می آرند.

حضرت اقدس شاهنشاه اعظم از کمال [وقار] و معالی خصال و غایت محاسن شیم عنان کشیده همی رفت که داد مظلومان همی دهد، ناگاه آن ظالمان مظلوم سیرت و اهریمنان انسان سریرت از اطراف گرد آمده احاطة الدائرة بنقطة المکرز گرد سمنند صرصر تک پادشاه را حلقه کردند و اظهار ستم رسیدگی نمودند. یکی از آن ملاعین دغل دست ظلم در جیب جبه حیل برده به جای مکتوب و عریضه، طپانچه آتش فشان بر آورده به سوی شخص مبارک شهریاری رها کرده. لله الحمد که از رمیدن

۱. چاپ سنگی: ... در قفا ایستاده که سوار گردند، شش تن از متعهدین این خطب خطیر و م مهدین این امر کبیر فرصت غنیمت شمرده ...

اسب خاصه آن تیر خطا کرده، خبیثی دیگر از آن سوی از زیر عبا شمشیری قاضب بر کشیده پیش دویده، حمله آورده، و دیگران نیز طپانچه‌های صخره شکاف رها کردند.

محمد قلی خان شاطر باشی و دیگران روی فرا پس کردند و فتنه‌ای عظیم دیدند، از هول این حادثه نفس در سینه‌ها فرو مرد، و دم در مجاری عروق بیفسرد. گروهی چند بی سروپا دیدند که علامات شقاوت از شمایل آنان ظاهر و امارت عداوت از مخایل ایشان باهر، شگفتا ظلام گرد ماه تمام حایل و سحاب پرتو آفتاب را مانع گشته، کلاب بر شیرغاب حمله‌ور و خفاشان به معاندت آفتاب جلوه‌گر، پروانگان بنشانندن شمع جهان افروز بر خواسته، و اهریمنان به معادات سلیمان اجتماع کرده، پس از هیمنان و له که فی الحقیقه جای آن بود دست به تیغ و قمه و دشنه بردند، و بر این مخاذیل حبله شعار اطبق الله علیهم البوار حمله [۱۶۴] کردند.^۲

۱. در نسخه کتابخانه ملی به شماره ۷۸۱۵ این عبارت چنین آمده: لله الحمد که تیر آن مادر به خطا خطا کرده، دیگری از سوی دیگر طپانچه دیگر به قصد انعدام وجود مبارک سایه خدا بگشاد آن نیز از فضل الهی به هدف نیامد. شاطر باشی و ملتزمین رکاب را از هول این حادثه نفس در سینه‌ها فرو مرد، ...

۲. روایت نسخه چاپ سنگی از اینجا به بعد با نسخه ما تفاوت دارد، روایت چاپ سنگی چنین است:

اعلیحضرت شاهنشاهی از غایت تحیر و نهایت تغیر در این کار حیران مانده از فرط جلال و کمال دست مبارک به خون آن خون گرفتگان ناپاک آلوده نخواست چرا که:

نظم

نکند باز رای صید ملخ نکند شیر عزم جنگ شگال

امیر آخور و محمد قلی خان شاطر باشی و پیادگان و ملازمان مقرب الخاقان میرزا یوسف مستوفی الممالک که در حوالی بودند، در آن جسوران متهور و دلبران متنمّر در آویختند و خون آن خبیثان کافر فرو ریختند. مهدی نام ملازم مستوفی الممالک در آن مهالک در آمده از قمه یکی از آنها سرش زخم کاری یافت.

علی الجملة اعظم رکاب را بالکلیه خون حمیت در رگ طبیعت به جوش آمده و در اندک زمانی آن مخاذیل را اسیر و قنیل کردند. و با این حادثه عظمی و داهیه کبری عزیمت حضرت اعلی را به شکار معهود صلاح ندانسته، بدین شکار معدود ترغیب نمودند.

و چون حضرت شاهنشاهی به عون عنایت الهی از نخجیر موهوم فسخ عزیمت فرموده و به نخجیر این گوران خر طبع بهرام‌وار مصمم گشت، به عمارات خاصه در آمد و عامه ملازمان را به حضور خواست و خدای بی‌مانند را به حفظ خداوند شکرها گفتند و به اصلاح این فساد ←

حاضرین رکاب و مهدی نام زخمی بر دهان او زدند با آنکه زخمی منکر بر دهان خورده داشت به قصد شاهنشاه ایران با خنجر کشیده همی آهنگ می‌کرد، در آن

→ حادثه را به شهر و بلاد قریب و بعید مخبر و برید فرستادند و به اخذ و صید این قوم پر مکر و کید اشارت رفت.

و مقرب الخاقان آجودان باشی بی‌تحاشی به شهر روی نهاد، و یکی از آن ملاعین را بر در دروازه دولت که پیوسته به افتتاح گشاده باد آورده از تارک تا است منشق کرده بر دو سوی در بپاویختند، اگر چه اندک فتنه در شهر برخواست به زودی فرو نشست؛ و من بنده در آن روز امور مدرسه نظامیه دارالفنون را که زیاده از یکصد و پنجاه (۱۵۰) تن از معلمین و متعلمین کهل و برنا در آن بودند مختل و بی‌نظام نگذاشت تا از تفرقه ایشان در محلات غوغا نخیزد تا قریب به غروب آسوده نگه داشت. اگر چه از ساچمه طپانچه آتشین یکی از آن ملاعین:

کز آتش بیند او پاداش و کیفر

قلیل خراشی در عضوی از اعضای مبارک حضرت شاهنشاهی عارض آمده بود، ولی الله الحمد و المنه نسیم صبای صحت از مهب ریاح رحمت به تنسم و غنچه آمال و امانی به تبسم در آمد، و به اندک زمانی التیام و التحام پذیرفت. چون بنا بر قضیت تجدد احوال تبدلی در عزایم ظاهر شد و کارها رنگی دیگر گرفت، اطمینان خاطر عموم خلایق و اصناف طبقات عساکر را به روزی دو سه بعد از این قضیه هایل به سلام عام خوانده شدند و بر سلامتی وجود مبارک که خاصه و اخص موجودات کاینات است تهنیت‌ها گفته آمد، و به نشر بشارت سلامت ذات خجسته صفات پادشاه جم جاه فی کل واد و ناد الی کل حاضر و باد روندگان سریع السیر به اطراف و اکناف مژده بردند و مژدگانی گرفتند.

چه تمامی زبانها به ثنای این پادشاه منطلق و همگی جنانها به ولای این شهریار منطبق بوده و خواهد بود، و به مقریان دربار اشارت رفت که بقایای این مخاذیل را به تفحص به دست آورده، از حقیقت این جسارت استکشاف نمایند. یکی از آن گرفتاران نشان آنها باز داد، معلوم شد که جماعتی از ایشان در محله‌ای از محلات شهر طهران در سرای حاجی سلیمان خان بن یحیی خان تبریزی مجتمع و متحدند و اسلحه و آلات حروب و خروج به جهت این طایفه آماده کرده. ملازمان دیوانی به خانه آن غول بیاباتی ریخته همه را بگرفتند و گروهی که در شمرانات پراکنده بودند هم به دست آوردند.

آجودان باشی افواج و محمود خان کلانتر شهر و کدخدایان و داروغه و نایبان به تجسس این طایفه پرداخته به حضور جناب جلالت مآب صدر الصدور و فخر الکفایت اعتمادالدوله بردند و تحقیقات از ایشان شد. و مقرب الخاقان حاجب الدوله، ملا شیخعلی ترشیزی که خود را «حضرت عظیم» لقب کرده و رئیس و پیشوای این قوم خسیس بود به دست آورد، و زیاد از سی و دو (۳۲) کس گرفتار شدند، و بر حسب امر اعلی و فتوای علمای اعلام حکم به قتل ایشان صادر آمد. هر تن را در شهر و خارج به امیری از امرا و طبقه‌ای از طبقات چاکران دربار دادند که بالاجماع به خون کشیدند.

کشاکش او را بکشتند. به ناگاه دیگری بدر آمد و شخص همیون شهریار را هدف نموده طپانچه را آتش داد:

کز آتش بیند او پاداش و کیفر

همانا از حرکت با برکت مرکب و عطفه عنان را کب نصره الله تیر از نشان بگشت و تن مبارک که جان جهانش فدا باد از برابر دهان لوله طپانچه به دیگر سو شد ولی فزونتر از ده (۱۰) پاره سرب به زیر پوست کتف چنانکه استخوان را نخراشید، در رسید. بعضی در زیر جلد سرد شده و برخی از سر شانه بیرون جست، حاضران رکاب را خون حمیت در رگ بجوشید و آن ملعون را بگرفتند و بداشتند.

حضرت شاهنشاه که مظهر صفات و ظلّ الله بود از عمل آن مردود نمود سیر متعجب مانده ولی در نهایت وقار و کمال اقتدار فرو ایستاد نه از حمله آن دیوان دیوانه اضطرابی یافت و نه از خيله آن غولان بیغوله انقلابی داشت، به رکابی بر پهلوی مرکب آشنا و عنانی بر تافت، نه از آن جراحت به صراحت سخنی فرمود و نه بدان نکایت به کنایت حکایتی نمود. از کمال وقار چون کوه شهلان مستقیم بود و از فرط قوت قلب چون بنای حرمان مقیم، پیداست که شیر سرزه از رویاه نترسد و شهباز دلیر از عصفور نگریزد، برق خاطف اصلاً بحر را نسوزاند، و ریح عاصف ابداً کوه را نجنباند، خار و خس، ره بر سیل دمان نبندد و دیو و دد غالب بر سلیمان نگردد. نمود بر معبود چیره نشود و فرعون روز موسی تیره نکند.

با آنکه دو تن را از آنان گرفته و در رکاب حاضر داشتند و چنین جسارت به شهود رسیده بود و جای آن داشت که از غایت غیرت و نهایت عصیّت به شمشیر پادشاه دلیر به خون غلظند، همت بلندش را ننگ آمد که شمشیر پاک گوهر به خون آن ناپاکان خبیث آلوده دارد که:

بیت

نکند باز رای صید ملخ نکند شیر عزم رزم شگال

مع القصه شاهنشاه فرمان داد که آن جیفه کثیفه را از راه بر گیرند و آن دو زنده منحوس را محبوس دارند تا خفایای این امر مخفی مکشوف و بقایای آن جمع مجهول معلوم و معروف افتد. و همچنان بر عزیمت صیدگاه رای استوار داشت و این حادثه بزرگ را امری خرد انگاشت.

چون جناب آصف عهد از خروج اهریمنان به سلیمان زمان آگاه شد، از آن حادثه عظمی و داهیه کبری شوریده‌وار به حضرت شهریار در رسید و پس از شکرگوئی به سلامت شهریار بر فسخ عزیمت شکار الحاح و اصرار کرد و تحقیق اسباب این حدوثه را فرض عین گرفت و بر اذتاب و اذیال این فتنه ایمن نگشت. شاهنشاه ایران به التماس صدر فلک قدر از فراز زین زین به سرای خاصه سلطانی فرود آمد، آنگاه از آثار حرقت پوشش شخص مبارک آشکارا شد که همانا آسیب جراحی به پیکر همایون رسیده، طبیب و جراح حاضر شدند و چنانکه شایسته بود آن جراحی را مرهم کردند. لله‌الحمد که نسیم صباى صحت از مهب ریاح رحمت به تنسم و غنچه آمال و امانی به تبسم آمد و به اندک مدتی آن جراحی التیام و التحام پذیرفت.

اگرچه از استماع این خبر وحشت اثر در دارالخلافة اندک فتنه‌ای برخاست به میامن تدابیر آصف بوذرجمهر فی الفور فرو نشست، من بنده نیز در آن روز در ارک مبارکه به مدرسه نظامیه دارالفنون به خدمت مقرر مشغولی داشتم، اهالی آن مجمع و مدرس را که از پیر و برنا زیاد بر دو صد (۲۰۰) تن بودند و آشفته خاطر شدند تا از تفرقه آنان در محلات شهر وحشتی نیفزاید تا قریب به غروب بیرون شدن نگذاشتم.

و هم بر اثر خبر نخست اخبار ساره در رسید، چون بنا بر قضیه تجدد احوال تبدلی در غرایم رفت و کارها رنگی دیگر گرفت به صوابدید رای صایب صداقت توأم جناب صدراعظم فردای آن روز سلام عام پیوسته آمد و امرا و اعیان از اردو به حضور شاهنشاه دهر جبین ساگشتند و حریاروار همه را دیده بر آفتاب جمال شهریار حیران ماند. چهره شاهنشاه بر تختگاه چون رخسندمه مهر بر چهارم سپهر همی تافت و به هر یک از اهل حضور به اندازه پایه و مایه او تکلمی و تلطفی همی فرمود. چون صدراعظم به رای پیش‌بین می‌دانست که انتشار خبر آغاز در ملک یحتمل روزی چند در فتنه باز کند:

فکر انجام کرد از آغاز

دبیران دولت را بخواند و در مجلس نشاند، مناشیر ملکانه تحریر کردند و خاتم شهریار بر نهادند و به امصار و اطراف ممالک محروسه فرستادند و خبر ضاره اول و

مژده ساره ثانی قریب به یکدیگر به همه ممالک رسید و خلایق آسوده خاطر شدند و تحیت و تهنیت آراستند و مزدگانی دادند.

بعضی از ارباب اغراض در چنین محلی سعایت خواستند و مضامین کذب آمیزانگیز آراستند که حدوث این امر را به جناب صدارت نسبت کنند و نعوذ بالله جرمی و تهمتی بر آن ذیل پاک بندند. چه در همین ایام محمدحسن خان ابروانی سردار به حکومت یزد و کرمان و رجوع بدان سامان مأمور و در شب آن روز به جهت فیصل مهمات و انجام مقاصد خود در خانه صدراعظم خلوتی بی مانع خواسته بود و علی الصبح عزیمت مقصد کرده داشت. ساعیان در حضرت شاهنشاهی عرضه کردند که احدوئه این جلوت از نتایج آن خلوت است؛ ولی بر ضمیر مهر تنویر شاهنشاهی که مهبط الهامات الهی است از این اغلوطنه غباری ننشست. و با آنکه آصف عهد از مفسد دیوگوهران آگاه شد به دفع و رفع ساعیان نپرداخت و جنایت آنان را آشکارا نساخت، بیش از پیش به تنظیم مبانی ملت و تشیید قواعد دولت بکوشید و گناه حاسدان را بپوشید.

پس به اخذ و قید خوارج بابیه همت گماشت تا هم از گرفتاران تحقیق و تصدیق افتاد که هفتاد (۷۰) تن از این قوم در شهر طهران در سرای سلیمان خان پسر یحیی خان تبریزی مجتمع و متحدند و اسلحه حرب و آلات طعن و ضرب به جهت خروج مهیا کرده، لهذا اعظم دربار سلطانی به خانه آن غول بیابانی ریخته، اهریمن سلیمان نام را با دوازده (۱۲) کس بگرفتند و گروهی پراکنده شدند و تدریجاً غالب را به دست آوردند و به حضور فخرالکفات و صدرالصدور بردند.

و ملا شیخ علی نامی که خود را حضرت عظیم لقب نهاده بود و بر این ملاحظه ریاست داشت، حاجب الدوله با سی و شش (۳۶) تن دیگر بدست آورد. و صدراعظم کمال تفحص و تجسس در این امر فرمود تا بی گناه با گناه کار آمیخته نگردد و خون مظلومی به جای ظالمی ریخته نشود، به حبس آنان رخصت داد و در آن ایام یک یک را نزد خود خوانده از آن مذهب باطله استفسار کرده و محقق گردید که مذهب ملاحظه دارند، پس در قتل هر تن جماعتی از علمای دیار و امرای دربار اتفاق کردند، چه معلوم شد مقصود این گروه از این امر قتل علما و احداث مذهب الحاد و اذیت کل اهل بلاده بوده، گفته اند:

بیت

شَرّ جزئی از برای خیر عام شرع رخصت می دهد بگذار کام
 لهذا ملا شیخ علی را علمای شهر؛ و سید حسن خراسانی را شاهزادگان؛ و ملا
 زین العابدین یزدی را مستوفیان بگشتند. و ملا حسین خراسانی را نظام‌الملک و
 وزیر دول خارجه؛ و عبدالوهاب شیرازی را جعفرقلی خان برادر صدراعظم و
 فرزندان جناب صدارت: میرزا علی خان و موسی خان و ذوالفقارخان؛ و فتح‌الله
 قمی را حاجب‌الدوله گلوله بر پشت زده، فراشان پاره پاره کردند. و شیخ عباس
 طهرانی را امرای دربار؛ و باقر نجف‌آبادی را پیشخدمتان حضور؛ و تقی شیرازی را
 امیر آخور اصطبل و عمله او؛ و محمد نجف‌آبادی را اشیک آقاسی و جارچی باشی
 و نسقچی باشی و عمله آنان به قتل در آوردند.

و محمد نیریزی را کشیکچی باشی و یوزباشی و غلامان؛ و سید حسن یزدی را
 آجودان باشی و صاحب‌منصبان نظام؛ و میرزا نبی دماوندی را اهالی مدرسه
 دارالفنون مقتول کردند. و محمد علی نجف‌آبادی را خمپاره‌چیان بر دهان خمپاره
 بستند و آتش زدند. و میرزا رفیع نوری را سواران نظام؛ و میرزا محمود قزوینی را
 زنبورکچی باشی و تبعه او هدف زنبوره ساختند. و حسین میلانی را سربازان به نیزه
 پیش سوراخ سوراخ کردند. ملا عبدالکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب بگشتند.
 و لطفعلی شیرازی را شاطرباشی و شاطران هلاک نمودند. و نجف خمسه‌ای را
 عموم مردم شهر قتل ساختند.

و حاجی میرزا جانی تاجر فاجر کاشی را ملک‌التجار و تبعه او از پای در آوردند.
 و حسن خمسه‌ای را نصرالله خان ناظر و اتباع دارالنظاره پاره پاره ساختند. و باقر
 که پایه‌ای [= کوهپایه‌ای] را آقایان قاجار به شمشیر آبدار بگذرانیدند. و صادق
 زنجانی ملازم ملا شیخ علی ملحد را که در روز وقوع آن واقعه در حضور شاهنشاه از
 پای در آوردند و جسدش را به چند حصه کرده، چنانکه بدان اشارت رفته از ابواب
 شهر بیاویختند.

و حاجی سلیمان خان را که منشاء این اجتماع و خانه‌اش مجمع این ملحدان بود
 با قاسم نیریزی وصی سید یحیی دارابی، آقا حسن نایب به شهر طهران آورده در
 تنش سوراخهای فراوان کرده بن شمع‌ها را در آن فرو برده شمع‌ها را بی‌فروخت و با

اریاب طرب از ارک مبارکه به میان کوی و بازار و برزن بگردانید و مردم بر او سنگ و خاکستر و خاک از زیر و زبر همی باریدند و لعنت همی کردند، در خارج دروازه حضرت عبدالعظیم او را به چهار پاره کرده به چهار دروازه شهر بیاویختند. و قرةالعین که از حالش لختی نگاشته شد و در این ایام در خانه کلانتر شهر محبوس بود بیرون شهر برده با قبح وجهی هلاک کردند و جهان را از آن ناپاک پاک ساختند. و تفصیل اسامی آنان در روزنامه مشهور مفصل است!

و از بلاد و امصار با اینکه عشرتها کردند و شهرها را به شکرانه این واقعه آذین بستند مبلغها بر سبیل نثار به خاک پای همایون فرستادند و تمامت آن به فقرا و سادات و علما و اریاب استحقاق بذل شد.

[بازگشت شاه به تهران]

و در روز جمعه هفدهم شهر ذی قعدة الحرام هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸ / ۱۸۵۲ م) اعلیحضرت شاهنشاه اسلام با شکوه تمام از نیاوران به دارالملک نهضت فرمودند و در عمارت فوقانی میدان که محل خاص جلوس ایام اعیاد است توجه و جلوس فرمود، عموم خلایق از پیر و جوان و رجال و نسوان بر در و بام اطراف میدان اجتماع و ازدحام کرده تهنیت و تحیّت گفتند و دعا کردند و ثنا خواندند و تلطفها دیدند و آن مجلس در گذشت.

[تباعد عباس میرزا به عتبات عالیات]

چون جماعتی از مفسده جویان ایران نواب شاهزاده عباس میرزا را که در معصومه قم ساکن بود دست آویز بهانه خود کرده بودند، بر حسب حکم اعلی

۱. خبر سوء قصد به ناصرالدین شاه قاجار نخست در ضمیمه شماره ۸۰ وقایع اتفاقیه و سپس شرح واقعه را در شماره ۸۱ به تاریخ روز پنجشنبه سیم ماه ذی قعدة الحرام ۱۲۶۸ و شرح تفصیلی نام و رهبر سوء قصد و چگونگی تنبیه و مرگ آنان در شماره ۸۲ به تاریخ روز پنجشنبه دهم ذی قعدة الحرام ۱۲۶۸ در صفحات ۱-۳ آمده است.

مرخص و روانه عتبات عالیات شد، و مبلغ دو هزار (۲۰۰۰) تومان به مخارج عرض راه و قیمت خانه انعام رفت و سه هزار (۳۰۰۰) تومان مقرر می‌محول به همدان گردید که هر ساله واصل شود و با والده و عیال خود روانه گردید.

اذکر مأموریت جناب سفیر کبیر دولت عثمانی احمد و فیک افندی به حضور شاهنشاه ایران و اقامت در دارالخلافه تهران^۱

چون در میانه دولتین علیتین ایران و عثمانی به ملاحظه ملّت مسلمانی پیوسته تهییج مواد مؤالفت و تشیید بنیاد مسالمت لازم است، در این اوقات از جانب سنی الجوانب سلطان کامکار سلطان عبدالمجیدخان خداوندگار روم جناب سفیر کبیر احمد و فیک افندی و جمعی از نواب و اصحاب به دولت علیه ایران و حضور حضرت خاقان مأمور شدند و راه مقصد سپردن گرفتند.

و سفیر مذکور در هجدهم رمضان با همراهان خود در ولایت ارزنة الزوم به جانب اراضی ایران و سرحدات آن سامان راه در نوشت. میرزا حسن کارپرداز دولت علیه عالیّه او را همراهی و مشایعت نموده باز شد. پس از جانب نواب حشمت‌الدوله حکمران آذربایجان، جعفرقلی خان سرتیپ به مهمانداری و پذیرفتاری قدوم سفیر کبیر تا سرحد دولتین پذیره شده و محمدحسن خان نایب اشیک آقاسی از دربار معدلت مدار تا تبریز رفته و سفیر کبیر در روز سیم شوال یک هزار و دویست و شصت و هشت (۱۲۶۸ هـ / ژوئیه ۱۸۵۲ م) وارد خوی گردید.

۱. در نسخه دیگر از چاپ سنگی در عوض مطالب نسخه ما چنین آمده است:
و جناب جلالت مآب احمد و فیک افندی ایلچی کبیر دولت علیه عالیّه عثمانی مقیم دارالخلافه که مردی دانا و با حشمت بود، در یکشنبه هشتم این ماه با توابع و لواحق سفارت به حضور حضرت شاهنشاه آمدند، بعد از تکریمات و تشریفات معموله به مجلس جناب جلالت مآب صدر اعظم دولت علیه عالیّه ایران رفته اظهار و داد کردند، پس به منزل مخصوص خود بازگشته، و در روز بیست و دویم جناب جلالت مآب افخم اکرم صدراعظم مد ظله العالی به دیدن ایشان رفته تلطفات به عمل آورد.

و از آنجا منزل به منزل در کمال تکریم و تعظیم به تبریز در آمد و از لوازم و شرایط تشریفات و تکریمات لایقه آنچه مقرر بود در هر بلدی مکرر به ظهور آمد. محمد ابراهیم خان سرهنگ نوری و حسین خان و اسدخان یوزباشی و جماعتی از غلام پیشخدمتان و غلامان به استقبال سفیر رفتند.

در پانزدهم ذی‌قعدة الحرام با تشریفات متداوله به دارالخلافة رسید و در روز یکشنبه بیستم ذی‌قعدة با همراهان خود حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیک افندی نایب اول سفارت و خالد افندی نایب دویم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی و شش صاحب منصب دیگر سعادت حضور شاهنشاه ایران یافته مورد الطاف شدند و بعد از مرخصی به مجلس جناب اشرف صدراعظم رفته، در سه شنبه بیست و دویم جناب صدارت مآب او را بازدید فرمود. سفیر کبیر پس از روزی دو سه عزم کرد که علم دولتی خود را در سرای خود افراخته دارد، چون تاکنون از طرفین بین السّفرا این گونه کردار متداول نگشته بود، امنای دولت اذن ندادند و سخنان در میانه افتاد، چنانکه مرقوم خواهد شد.

[جشن اعیاد]

و در دهم شهر ذیحجة الحرام عید اضحی در رسید و شرایط تکریمات شریعتی آن به ظهور آمد.

نظم

عید عرب گشاد به فرخندگی علم فرخنده باد عید عرب بر شه عجم و همچنین در روز هجدهم این ماه همای سعادت افزای عید غدیر خم سایه در انداخت و سایه خدا حق آن را به واجبی ادا فرمود، و از صاحب آن تقویت و تشیید بنیان ملت و دولت استدعا کرد.

[ذکر وقایع متنوعه]

و در بیست و پنجم ذیحجة هزار و دویمت و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م)

مقرب الخاقان محمد حسن خان [۱۶۵] سردار ایروانی که در این اوقات به حکومت یزد و کرمان مأمور بود، فرزندش یوسف خان را نایب الحکومه یزد کرده خود به کرمان وارد شد، و پس از ورود به حل و عقد امورات معاملات پرداخت. و عید مولود مسعود همایون شاهنشاه ایران که در ششم صفر بود، در تمامت بلاد ایران جوانان و پیران گرامی داشتند و اسباب عیش های مهنا مهیا نمودند.

و در این ایام مقرب الخاقان وزیر نظام در تبریز دو توپ سه پوند ریخته و تمام کرده بود روانه دارالخلافه داشت و پیشکش حضور شاهنشاه کرد، پسندیده ارباب دانش شد، و از حضرت شاهنشاهی به خلعتی شایان قرین افتخاری تازه گشت. سرکار نواب شاهزاده احمد علی میرزا خلف خاقان صاحبقران نورالله مرقده در صفر هزار و دوست و شصت و نه (۱۲۶۹ هـ / ۱۸۵۳ م) در طهران مریض گردیده وفات یافت و شاهزادگان عظام به شرایط عزاداری قیام کردند. محمد صدیق خان فرزند ظهیرالدوله یار محمدخان هراتی به دارالخلافه آمده مورد الطاف شد و به «مظفرالدوله» ملقب گردید.

حاجی میرزا محمد خان کارپرداز سابق دولت علیه ایران مقیم حاجی ترخان چون بعد از انجام زمان توقف حسب الامر به دارالخلافه آمد مورد مرحمت خاقانی شد و به منصب نیابت اول و زرت امور خارجه مفتخر و مخلع گردید. و مقرب الخاقان میرزا سعیدخان به وزارت امور دول خارجه استقلال یافته آمد، محمد خان مصلحتگذار دولت علیه عالیه ایران که مقیم اسلامبول بود وفات یافت، و حاجی میرزا احمد خان نایب دویم وزارت امور خارجه به منصب او منصوب و به مقام او مخصوص گردید. میرزا بزرگ قزوینی به کارپردازی ارزنة الروم رفت.

و نواب احتشامالدوله والی بروجرود و عربستان و لرستان به منصب مرتبه درجه اول میرپنجه گی منصوب و به نشان خاصه مخصوص شد. عالیجناب ملا محمد ممقانی در تبریز رحلت کرده و نواب حشمتالدوله در تشییع جنازه و سایر لوازم مجلس ترحیم او مراعات فرمود. و محمود خان نایب اول سفیر بطرز بورغ حسب الامر به دارالخلافه آمده به نشان